

**سالانه ۳۰۰ میلیارد تومان به جیب رمال‌ها می‌ریزم**

## یک باطل‌السر، یک دعای محبت... و خلاص!



#### ■ زینب شکوهی طریقی

مهم نیست شما چه شغل یا مدرک تحصیلی داشته باشید، مهم این است که اگر برای بیشتر دانستن از آینده‌تان حرص و ولع بیش از حد داشته باشید بهترین راه برای فریب دادن و سوءاستفاده‌های مختلف را خودتان بیش پای بقیه می‌گذارید. گروه خاصی از فرصت‌طلب‌ها که برای همه، راه فریب خوردن خاص خودشان را سراغ دارند آدم‌شناس هستند، نه اینکه روانشناسان خوبی باشند نه، آنها فقط

**■ فال اول: چنددهه قبل، هم رمل بود و رمال**
این قهه سسر دراز دارد! مال امستال و پارسال و پارسال قبل هم نیست، هیچ ربطی به سیاست و دولت و فضای فرهنگی کشور هم ندارد. کمتر از ۲۰ سال پیش شما هر جای شهر که زندگی می‌کردید می‌توانستید در مناطق خاصی رد پای حضورشان را ببینید. آن روزها اسم‌شان کفبین بود، البته حضور رمال‌ها در کنار کفبین‌ها یک اتفاق کاملاً عادی نبود. حوالی میدان خراسان، خیابان انبار گندم را اگر می‌گرفتید و تا میدان شوش و بعد از آن به میدان قیام و توپخانه می‌رسیدید می‌توانستید به راحتی کنار خیابان یا سر هر کوچه‌ای ببینیدشان که بساط کارشان را پهن کرده‌اند. حتی اگر مشتاق بودید می‌توانستید در میدان شهری، در راهی ورامین، اطراف حرم حضرت عبدالعظیم حسنی و حوالی منطقه ورامین هم به راحتی پیدایشان کنید. مثلا حوالی همین خیابان انبار گندم این روزها بسیاری از همان رمال‌ها وجود دارند و بدون هیچ نگرانی کار خودشان را می‌کنند. مرد و زن بودشان فرقی ندارد

در این حرفه هر کس چرب‌زبان‌تر و سریش‌تر باشد می‌تواند کاسبی کند. به قول «شیخ» یکی از رمال‌هایی که معمولاً می‌توان او را در حوالی میدان قیام تا رسیده به خیابان انبار گندم پیدا کرد قبلا زن‌ها اجازه نداشتند رمالی کنند برای همین هم ما نه به زن‌ها رمالی یاد می‌دادیم و نه اجازه می‌دادیم که کنار ما کار کنند اما یکدفعه چشم‌باز کردیم دیدیم رمال‌های زن هم آمده‌اند.

اینکه بخواهی شیخ از حرفه‌شان بگویی کار سختی نیست. کافی است اولش بگویی کار و زندگی‌ام گره خورده نه چرخ کار می‌چرخد و نه گره زندگی باز می‌شود. او هم در جواب می‌گوید بنشین تا ببینم مشکل از کجاست. بماند اینکه من خودم می‌دانم نه در کار و حرفه‌ام مشکل دارم و نه در زندگی اما وقتی قرار است بفهمی چقدر دروغ می‌گویند پس تو هم مجبوری تظاهر کنی و دروغ بگویی.

شیخ دست دراز می‌کند از کنار پرده کرکره مغازه برام کار تویی بریده شده درمی‌آورد. رویه‌روی خودش و پشت به پیاده‌رو، طوری می‌گذارد که مردم حضور من را درک کنند تا شاید کسی از جمع عابران با دیدن من تشویق شود و بعد از من مشتری شیخ شود.

تعارفش را می‌پذیرم و می‌نشینم، دستنی به روی ریشش می‌کشد و می‌گوید: «گفتی کار و زندگی‌ات؟» با سر حرفش را تأیید می‌کنم.

دو مکعب مستطیل برزی که هر کدام از وسط سه تکه شده‌اند و تکه‌ها قابل چرخش هستند را در دستش تکان می‌دهد. زیرلب چیزی می‌خواند، چشم به آسمان

می‌داندند برای فریب زن‌ها باید به چه راهی متوسل شوند و برای جذب مردان باید وسوسه را چطور آغاز کنند. این گروه خاص که هر روز اسم عوض می‌کنند آینه‌بین، رمال، کفبین، فالگیر، طالع‌بین، پیشگو همه جزو کسانی بوده و هستند که تنها اسم عوض کرده‌اند، شبک شده‌اند و مدیوم و آینده‌نگر نامیده می‌شوند. گاهی اوقات به جای نقد کردن‌های بدون شناخت می‌شود در مسیری با آنها همراه شد تا فهمید چقدر حرف‌هایشان از سر دانستن حقیقی و علم است و تا چه

اندازه واهی حرف می‌زنند!

اگر ماجرا بر سر رجوع یک اقلیت به این آدم‌های فریبکار بود می‌شد از کنا ماجرا گذشت ولی واقعیت این است که بر اساس پژوهش‌های صورت گرفته، با بررسی جمعیت ۱۵ تا ۶۴ سال مشاهده شده است که ۱۰ درصد جمعیت این گروه به دعانویس، رمال و... رجوع و سالانه بیش از ۳۰۰ میلیارد تومان به جیب رمالان و فالگیران سرازیر می‌کنند، و این فقط ضرر مادی این اشتغال سیاه و نحس است.

### د

**به قول «شیخ» یکی از رمال‌هایی که معمولاً می‌توان او را در حوالی میدان قیام تا نرسیده به خیابان انبار گندم پیدا کرد قبلا زن‌ها اجازه نداشتند رمالی کنند برای همین هم ما نه به زن‌ها رمالی یاد می‌دادیم و نه اجازه می‌دادیم که کنار ما کار کنند اما یکدفعه چشم‌باز کردیم دید یم رمال‌های زن هم آمده‌اند**

یکی از آنهاست.

به سرعت خودم را می‌رسانم کنار جایگاه. جوان من را نسیان زن می‌دهد و می‌گوید: «گالی، این خانم می‌خواهد برایش کفبینی کنی.»

زن که بین دو ایرو و چانه‌اش را خالکوبی‌های شکل‌دار کوچک‌آبی پر کرده است با دست‌هایی که روی آنها هم پر است از خالکوبی و سسر انگشتان حنا بسته دستم را می‌گیرد و با یک «چشم» گفتن کشیده من را با خودش می‌کشد به فضای سبزی کنار میدان. بساط کفکش را روی زمین می‌گذارد و با یک کمر راست کردن می‌گوید: «جوانی، نینیم این همه غم داشته باشی!»

با چشمان متعجب نگاهش می‌کنم و می‌گویم: «غم ندارم، از سسر کار می‌ایم خسته‌ام. یک سؤال، شما مگر دوره‌گرد کفکش فروش نیستی پس کفبینی چطور بلدی؟» لیخند می‌زند و می‌گوید: «کفبینی و پیشانی‌خوانی را از مادر بزرگ یاد گرفتم. ما کولی‌هایی بودیم که برای کار به تهران آمدیم و ایسن راه در آمد من بود اما وقتی دیدم مردم این روزها برایشان مهم نیست که چه چیز انتظارشان را می‌کنند و خودشان را تسلیم زندگی کرده‌اند من هم دست به کار فروش کفکش شده‌ام.»

بیچاره! انگار خودش هم باورش شده که پیشگوست. یکی نیست بگوید اگر آنقدر به مهارت خودت واقفی پس چرا برای خودت یک پیشگویی نکردی که وضع و حالت این نباشند؟ فکرم نباید منحرف شود، پس بلافاصله دستم را می‌گذارم کف دستش و می‌گویم: «بگو کجارا اشتباه کرده‌ام که زندگی‌ام آنقدر آشفته است؟» طوری کف دستم را گرفته و نگاه می‌کند که هر کس نداند فکر می‌کند نوشته‌ای رویش است که فقط او از عهده خواندنش برمی‌آید. بعد از کلی چپ و راست کردن سسرش را بلند می‌کند و می‌پرسد: «شوهر

داری؟» با علامت سر حرفش را تأیید می‌کنم. همانطور که دستم را گرفته ادامه می‌دهد «بمیرم، بمیرم چرا اینقدر آشفته‌ای؟ بگو مگو کرده‌ای؟ کتکت هم زده!

می‌دانم چند وقت است که زندگی‌ات آشوب است. برایت طلسم باز کرده‌اند، بره‌اند در یک قبرستان قدیمی خاک کرده‌اند. شوهرت از تو و خانه فراری است. وقتی در خانه و کنار توست دلش مثل سیر و سر که می‌جوشد، می‌گوید هر جا باشم الا خانه. یک زن دیگر هم کنارش هست، نمی‌دانم مادرش است یا پای یک زن دیگر در میان است. تلاش نکن. اوضاع درست نمی‌شود. این غائله‌ای که من می‌بینم آخرش جدایی است، مگر اینکه بروی پیش یک دعانویس ماهر تا بتواند جادوی زندگی‌ات را باطل کند.»

حالت بغض به خودم می‌گیرم و می‌گویم: «کتک که نزد ما زندگی‌ام خون شده، شما دعانویس سراغ نداری؟» می‌خندد و انگار که به هدف بعدی‌اش رسیده باشد می‌گوید: «عزیز جان چرا سراغ ندارم، تلفن و آدرس حاج‌رضا را می‌دهم، رفتنی بگو گالی معرفی کرده خودش کارش را می‌کند.»

بلند می‌شوم. قرار نیست پای این اراجیف بیش از این وقت بگذارم. یک دو هزار تومانی کف دستش می‌گذارم. با دیدن پول عصیانی می‌شود، لحن صدایش عوض می‌شود و کلاما حق به جانب می‌گوید: «ووی کجا؟ دستم‌زدم آنقدر نیست، ۲۰ کم دادی.» برمی‌گرم با غضب نگاهش می‌کنم، لحنم را درست مثل لحن چند لحظه قبل خودش می‌کنم، دستش را می‌گیرم و با کتایه می‌گویم: «بین عزیز جان، من نه شوهر دارم و نه در زندگی‌ام مشکل دارم. من خیرنگارم و از سسر کتکجوی آدم پیش تو. اگر همین الان به این بحث خاتمه ندهی زنگ می‌زنم بیسان برنت ضمنا از من به تو نصیحت، کفش بفروشی و پول دربیاری بهتر از این است که یک گونی اراجیف تحویل مردم بدهی و پول دغلبازی بری سر سفره خودت.»

#### ■ فال آخر: تلفنی هم کار راه می‌اندازند

دیگر فرصت رفتن پیش حاج‌رضا دعانویس را ندارم، تریج می‌دهم زنگ بزنم. بعد از چندبار زنگ زدن و جواب ندادن بالاخره یک روز صبح زود یک صدای گرفته گوشنی را جواب می‌دهم. من که انگار باورم نشده کسی پاسخم را بدهد هول می‌شوم و انگار که هم می‌گویم: «لوا منزل حاج‌رضا، شماره‌ها شما را گالی لطف کرد به من داده، گفت میتونید کمک کنید، من در زندگی‌ام به مشکل...»

بعد از چند دقیقه توضیح دادن من، حاج‌رضا می‌گوید: «گالی به من لطف ننداره، از هر مشتری که برابم می‌فرسته حق مشتری برمی‌داره. شما هم با این توضیحی که دادی برایت طلسم‌باز کرده‌اند یک باطل‌السرحر می‌خواهی، یک زیان‌بند برای شوهرت و خانواده‌اش، یک دعای مهر و محبت، دعای رزق و روزی، یک دعای بلقیس هم برای خودت می‌نویسم که باهت که هر وقتی همراهت باشد کار و زندگی‌ات بر روال باشد.»

صحبتش که تمام می‌شود می‌گویم: «خب حاج‌آقا من چطور بیام بگیرم؟» انگار که هول شده باشد بلافاصله می‌گوید: «حضوری نه. من حوصله بگیر و ببند پلیس می‌گذارم. این خانه را تازه اجاره کرده‌ام، شما آدرس بده پیگ من دعا را با شرح استفاده برات میاره و یک میلیون پول دعا رو هم از شما می‌گیره برای من میاره. اگرم در مرااح استفاده مشکل داشتی زنگ بزن!»

زنگ بزنم؟! در عهده همسایر کسی که می‌دهد یا این شماره تماس می‌گیرم کسی جوابم را نمی‌دهد حالا پولم را به چه امید می‌دهم آن هم برای یک سری مشکلاتی که از خودم درآوردم؟! با یک جمله «فکر کنم بعد تماس می‌گیرم» به این تماس هم پایان می‌دهم.

**سبک سودجویی**

**کف‌بینی در برج‌های شمال شهر**

**تعیین نوبت برای تغییر سر نوشت**

**■ دکتر مرصیه فیضی\***

اینکه ما بگوییم امروز از رمال‌ها، طالع‌بین‌ها و هر کسی که منسوب به این قشر و گروه است دیگر استقبال نمی‌شود چون مردم ما از سطح سواد بالاتر و فرهنگ بیشتری بر خوردار هستند اشتباه محض است چون من شخصاً دیده‌ام در بین اطرافیان خودم که جزو تحصیلکرده‌ها هستند اما پای ثابت بسیاری از فالگیرها و دعانویس‌ها شده‌اند، پس این مسئله هیچ ربطی به سطح سواد و فرهنگ ندارد. نکته دوم اینکه ما باید ببینیم چه خلأ و ایرادی در استقبال‌کننده‌ها از این قشر وجود دارد و در مقابل رمال‌ها چه ترندهایی را بلد هستند که باعث می‌شود مردم را به سمت خودشان جذب کنند.

حتماً شما هم متوجه شده‌اید که این قشر خاص معمولاً پیشوند و پسوندهایی برای اسم هایشان و معرفی خودشان استفاده می‌کنند که در نظر مردم تقدس خاصی دارد. حاج، کربلایی، شیخ، ملا و نظایر اینها کلماتی هستند که ناخودآگاه در هر شنونده‌ای احساس امنیت، احترام و اطمینان ایجاد می‌کند غافل از اینکه در آن طرف ماجرا کسی هست که هدفش صرفاً سوءاستفاده است. نکته بعدی لحن صحبت کردن ادبیت مورد استفاده در مکالمه و برخورد این افراد است. این افراد چون می‌دانند کسانی که به آنها مراجعه می‌کنند اغلب از جمله افرادی هستند که متأسف شده‌اند، در زندگی حرفه‌ای و شخصی و تحصیلی‌شان حتماً با مشکلی مواجه شده‌اند که به سراغ آنها رفت‌اند پس تلاش می‌کنند در مقابل کسی که با حجم زیادی از مشکلات به آنها مراجعه کرده لحن خودملتی، صمیمی توأم با احترام داشته باشند و از کلماتی جذب‌کننده متناسب با هر قشر استفاده کنند. مثلاً «اینکه زن‌ها از کلماتی مثل خانم جان، عزیزجان، نگران نباش، دردت به جونم، بمیرم برات، قربونت

خوبی هم مسئله بعدی نیست.

باید بتواند از مجموع اطلاعاتی که در اختیار دارید برای جمع کردن بسته دروغش استفاده کند به همین خاطر از حسال ظاهری زن، وضع لباس و پوشش و حتی لحن صحبت کردنش استفاده کند تا اطلاعات بیشتری بگیرد فراموش نکنیم ما خودمان را برایشان مهیا می‌کنیم. مثلاً او از ظاهر نا آرام ما می‌فهمد که مشکل داریم، از وضع طلا و انگشتر و صورت هم متوجه می‌شود که از دواج کرده‌ایم. پس یک حربه می‌زند، می‌شنید کنار تا ببیند یا این حربه چقدر می‌تواند ما اطلاعات بگیرد. یک جمله می‌گوید «وضع زندگی‌ات چرا اینقدر بهم ریخته است؟» با شوهرت مشکل داری؟» اگر جواب مثبت بگیرد در همین مسیر ادامه می‌دهد، اما اگر جواب منفی باشد مسیر را به سمت خانواده شوهر، مادر و خواهر شوهر می‌چرخاند. با گرفتن جواب می‌فهمد باید در همین مسیر بماند یا بزند به خانواده خود. ما. خلاصه اینکه شنیدن این صحبت‌های آنها با توجه به خوراکی که خودمان در اختیارشان می‌گذاریم



خیلی هم مسئله بعدی نیست. نکته مهم‌تر اینکه این افراد هم با پیشرفت علم و به‌روز شدن جامعه مثل بسیاری از مشاغل، رنگ و ظاهر عوض می‌کنند تا متناسب با سلیقه مردم شوند. مثلاً اگر برای دسترسی آسان و در معرض چشم بودن تا همین چند سال قبل بساطشان را سر هر چهارراه و خیابان و کوچه پهن می‌کردند این روزها، هم‌برای شبک‌تر ظاهر شدن، هم‌برای جذب مشتری از مناطق بالای شهر شکل و ظاهرشان را تغییر داده‌اند. کارت چسب می‌کنند، خانه در برج اجاره می‌کنند، در فضای مجازی گروه و سایت راه می‌اندازند، نوبت می‌دهند و شما در اتاق انتظار باید منتظر بمانید، برایشان قهوه می‌کنند و...

بساط همان بساط است و کاسبی همان کاسبی، همچنان قرار است از شما سوءاستفاده شود. تا چند سال قبل در پوشش رمالی، کفبینی، دعانویسی و تاروت، قهوه، شمع، آب و پاسور.

اگر تا همین چند سال قبل شما سر یک چهارراه رویه‌روی یک رمال می‌نشستی و برایت رمل می‌انداخت و تعبیر می‌کرد این روزها باید زنگ بزنی، شماره حساب بگیر، پول واریز کنی، نوبت بگیر و بعد بروی. حتی ممکن است بگویند که بیا همین جوبل را از طریق دستگاه بوز می‌کشیم.

\***روانشناس**

#### نگاه

### رشته زندگی خود را به دست فریبکاران نسپاریم

#### ■ دکتر رابعه موحد\*

طبق آیات قرآن، این عمل خود انسان است که منشأ خوبی یا بدی است؛ منفعتی را برای انسان جلب یا مفسده‌ای را از او دفع می‌کند. و این خداوند است که خیرات و برکات را به انسان عطا می‌فرماید یا از او، مقابل حوادث ناخوشایند محافظت می‌کند و او را در زندگی می‌آزماید.

خداوند در قرآن بسیار واضح می‌گوید که سرمشقا رویدادهای زندگی انسان خود اوست. چه اصراری است که ما با وجود این همه نهدی شدن‌ها باز خودمان را بازپچه یک گروه خاص از افراد کذاب کنیم؟ من به عنوان یک روانشناس معتقدم تا زمانی که ما اصل موضوع را نپذیریم و پیشگویی متوجه نشویم نمی‌توانیم راهکاری برای حذف این معضل در جامعه ارائه دهیم. زمنه تجار و بی‌عفتی به‌ویژه در زنای هستیم که به فالگیرها و رمال‌ها و از این قشر مراجعه مکرر داشته‌اند. خلاصه کلام اینکه هشدارهای مربوط به این معضل در سطح جامعه کم نیست و متأسفانه به دروغ رشد سطح تحصیلات و فرهنگ عمومی جامعه، شاهد هستیم که گرایش‌ها به این قشر همچنان زیاد است پس باید فکر راه چاره باشیم.

\***روانشناس**